



هرگاه مسیر توسعه یافتگی با ارزش‌های دینی در تضاد بود، نظریه پردازان گفتمان انقلاب اولویت‌های خودشان را عوض می‌کنند. مثل چی؟ مثل همین قانون حجاب و ممنوعیت فروش مشروبات الکلی و مخالفت با صنعت سکس و غیره.



از مسیر توسعه یافتگی فیزیکی و مادی (تکنولوژیک) یا دست برداشتن از آرمان‌های ایدئولوژیک و تسلیم شدن در برابر امریکا و اروپا؟ با این حساب، گفتمان انقلاب بناست با چه مختصاتی به سراغ مثلث «سعادت، توسعه و رفاه» برود؟ رفاه چه نسبتی با توسعه و توسعه چه نسبتی با سعادت دارد؟

دقت شود که هنوز آن قدر فرصت نداشته‌ایم که مقدمات مورد نیاز را فهرست کنیم و مثلاً برسیم به این نقطه که: «بدون حرکت در مسیر سعادت اخروی، اساساً نمی‌توان در مسیر توسعه یافتگی واقعی و پایدار قرار گرفت!»؛ زیرا فعلاً باید بحث کنیم که در بدترین پیش‌فرض‌ها نیز در نظر گرفتن سعادت اخروی مانعی برای توسعه یافتگی دنیوی

محسوب نمی‌شود. الغرض، در طول چند مطلب اخیر پرسش اصلی‌مان پرسش از نسبت توسعه و گفتمان انقلاب اسلامی بوده است. گفتمان انقلاب اسلامی چه نسبتی با توسعه در مفهوم مدرن دارد؟ آیا تلقی و برداشت ما از مفهوم توسعه همان چیزی است که در غرب، بویژه در گفتمان لیبرال سرمایه‌داری رایج است؟ یعنی آیا ما هم مجبور شده‌ایم مثل چین کمونیست از بسیاری از مبانی و اصول ارزشی خود دست برداریم و در مورد توسعه دقیقاً مثل کشورهای امپریالیستی عمل کنیم؟ اصلاً کشوری مثل چین آیا هنوز مهم‌ترین رقیب امریکا است؟ یا بزرگ‌ترین شریک تجاری او؟! واقعیت‌های میدانی چه می‌گویند؟ چرا حدود ۲۵ سال است که یکی از جبهه‌های اصلی درگیری انقلاب اسلامی و غرب یک موضوع کاملاً علمی و تکنولوژیکی تحت عنوان «پرونده هسته‌ای» بوده است؟ (و سپس پرونده موشکی و...) مثلاً به این متن (که دقیقاً و عیناً از یکی از گروه‌های

مواردی ایدئولوژیک چون قانون حجاب و منع خرید و فروش مشروبات الکلی و غیره به صنعت گردشگری و توسعه یافتگی اقتصادی ضربه نمی‌زدیم).

خب آیا اعتقاد به معاد منافاتی با اعتقاد به رفاه دنیوی دارد؟ یعنی آیا یک رابطه «این یا آن» مثل شب یا روز، اینجا وجود دارد؟ در مورد «ضرورت توسعه یافتگی» و رفاه از یک سو اعتقاد به بهشت و دوزخ چطور؟ برای پاسخ دادن به این موارد نخستین پرسش‌مان این است که آیا بدون معاد، مفهومی به عنوان «سعادت» و خوشبختی اصلاً وجود دارد؟! در ثانی، آیا ممکن است مفهومی تحت عنوان «توسعه» جایگزین سعادت شده باشد؟ (یعنی آدم‌ها و حکومت‌ها دیگر کاری با سعادت ندارند و حالا چیزی به عنوان توسعه جایگزین آن شده است.) به عبارت دیگر، چه نسبتی بین توسعه یافتگی و سعادت‌مندی وجود دارد؟ و در نهایت، آیا ممکن است حالا «رفاه» جایگزین توسعه یافتگی شده باشد؟ ممکن است هنوز هم متوجه نشده باشیم ماجرا چیست و در همین سطور اخیر دقیقاً چه اتفاقی رخ داده است! (مثلاً چروقتی «سعادت» وجود ندارد، اخلاق بی‌معنی می‌شود؟ آن وقت مثلاً در ماکیاولیسم سیاسی می‌بینیم تمام ارزش‌های اخلاقی معکوس و عوضی می‌شوند؟! پس به زبان ساده‌تر بگوییم: اولاً چرا و چگونه جوامع امروزی دیگر به «سعادت» فکر نمی‌کنند و صورت مسأله‌شان نیست؟ بلکه آنچه اهمیت دارد فقط توسعه یافتگی (عقب‌ماندگی از این لحاظ) است. ثانیاً آیا واقعاً توسعه دنیوی و سعادت اخروی با هم قابل جمع نیستند؟ و نهایتاً، چرا به نظر می‌رسد در جامعه معاصر ایرانی، همین اتفاق اخیر دارد در مورد توسعه و رفاه نیز تکرار می‌شود؟ یعنی مردمی که یک بار به خاطر توسعه دست از سعادت برداشته‌اند، آیا واقعاً حالا بناست به خاطر رفاه دست از توسعه بردارند؟! این «رفاه» مورد نظر چطور بناست حاصل شود؟



توصیه می‌کنم فعلاً کاری نداشته باشیم که چه مقدار وقاحت و حماقت توأمان لازم است که یک نویسنده ضد دین نگران دین‌داری مردم ایران شده باشد! یا کاری نداشته باشیم، چرا برای چنین موجودات و قبیحی دروغ گفتن و آمار سازی کاذب مثل آب خوردن است؟!